

در تحلیل نهضت مشروطه نمی‌توان از وزن و نقش مراجع نجف به سادگی چشم پوشید. آنان، هم در عمل و هم در نظر، مهم‌ترین نقش را در پیش‌برد مشروطه در ایران ایفا کرده‌اند. در بدو سخن، مناسب می‌دانم به دو جمله از منتقدین عالمان دین، در این زمینه استناد کنم. اولین جمله، سخن احمد کسروی در تاریخ مشروطه است:

«اگر فتوای علمای نجف نبود، کمتر کسی به یاری مشروطه پرداختی؛ همان مجاهدان تبریز، بیشترشان پیروی از دین می‌داشتند و دستاویز ایشان در آن کوشش‌ها و جان‌فشانی‌ها این فتوای علمای نجف بود. همان ستارخان بارها این را بر زبان می‌آورد که من حکم علمای نجف را اجرا می‌کنم.»

جمله دیگر از سیدحسن تقی‌زاده است که در محرم ۱۳۲۶ نوشته است:

«پیشامد ایران مدلل می‌سازد که جز به نفوذ کلمه روحانیت، عمل مشروطیت در اسلام پیشرفت نمی‌تواند کرد.»

با فتوای این علما که در صدر آن‌ها آخوند ملا محمدکاظم خراسانی قرار داشت مشروطه به یک حرکت مردمی تبدیل شد و سکوت محمدعلیشاه شکست. همانند آنچه اسلام کاظمیه در هفته نامه جنبش در توصیف انقلاب اسلامی نوشته بود: «ما روشنفکران همچون جوی کوچکی بودیم؛ وقتی حرکت روحانیت آغاز شد، همچون سیلابی ما را با خود برد (نقل به مضمون)». به نظر می‌رسد درباره نقش علما و روشنفکران در مشروطیت نیز باید همین تعبیر را تکرار کنیم. آن‌ها بودند که به شاه نامه نوشتند و شاه موظف به پاسخگویی آنان بود. با تقریظ آن‌ها کتب فضایی همچون میرزای نائینی و شیخ اسماعیل محلاتی اعتبار شرعی گرفت. با تأیید آنان، قانون اساسی و متمم آن، مشروعیت یافت. مجلس شورای ملی در حل مشکلات عدیده خود، به این مراجع متوسل می‌شد و مهم‌تر از همه، امثال آخوند خراسانی تا به آخر از آراء خود بازنگشتند. اما به نظر می‌رسد به لحاظ نظری - که بحث اصلی این مقاله است - آراء سیاسی خراسانی، قابلیت استخراج یک مکتب سیاسی را دارد. مکتب سیاسی خراسانی محصول نخستین مواجهه فقیهان مدرسه نجف با اندیشه تجدد و مردمسالاری است. در این مکتب، دوگانه‌های شریعت و مشروطیت، فقه و قانون، حقوق مردم و تکالیف الهی، سنت و تجدد در کنار هم پذیرفته می‌شوند و استبداد و حکومت مطلقه در تعارض ذاتی با اسلام معرفی می‌شود؛ اصول مشروطیت، اظهار ضروریات اسلامی در عصر غیبت، در حوزه سیاسی شناخته می‌شود. علاوه بر آخوند ملا محمدکاظم خراسانی، دیگر چهره‌های این مکتب سیاسی عبارتند از: میرزا محمدحسین تهرانی، نجل میرزا خلیل، شیخ عبدالله مازندرانی (این سه، مراجع سه‌گانه نجف در صدر مشروطیت هستند). شیخ محمداسماعیل محلاتی (صاحب رساله اللالی المربوطة فی وجوب المشروطه)، میرزا محمدحسین نائینی (صاحب رساله مهم تنبیه‌الأمه و تنزیه‌المله)، سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبایی (که در رأس علمای مشروطه‌خواه تهران و در حقیقت از مروجین این مکتب سیاسی در ایران محسوب می‌شوند). مهم‌ترین منتقدان این مکتب سیاسی در مدرسه نجف، سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی (صاحب عروها لوثقی) و شاخص‌ترین مخالف آن در ایران، حناقل در مرحله متأخر حیات سیاسی‌اش، شیخ فضل‌الله نوری است.

در نخستین همایشی که چند سال پیش به نام مشروطه در بزرگداشت آخوند خراسانی برگزار شد، مقاله «اندیشه سیاسی آخوند خراسانی» را ارائه کردم؛ بحث امروز من دنباله همان مقاله است. خلاصه آن مقاله این چهار نکته است:

۱. اولین و مهم‌ترین نکته از ممیزات سیاسی مکتب خراسانی آن است که، ولایت مطلقه، مختص ذات ربوبی است و ولایت مطلقه بشری و تصرف معصومان در جان و مال مردم خارج از احکام متعارف شریعت، ممنوع است و ولایت پیامبر - صلوات‌الله‌علیه - و ائمه - علیهم‌السلام - مقید به احکام شریعت است، در حالی که رأی مشهور، ولایت مطلقه پیامبر (ص) و ائمه (ع) در جان و مال مردم است. بنابراین خراسانی نخستین متفکر شیعی (در قرائت رایج) و تا امروز، عالمی وحید و تنها در این حوزه است که ولایت مطلقه را مختص ذات ربوبی برمی‌شمرد و هر نوع ولایت مطلقه بشری را منتفی می‌داند.

۲. حکومت مشروعه منحصر در حاکمیت معصوم علیه‌السلام است. حکومت مشروعه در عصر



جایگاه دین و حقوق مردم

در حکومت مشروطه

از دیدگاه آخوند خراسانی*

محسن کدیور

غیبت ممتنع است. این دو امر از ضروریات مذهب امامیه هستند. این نکته را بزرگترین مرجع شیعی و صاحب کفایة الاصول نوشته است: "حکومت مشروعه در عصر غیبت ممتنع است، اما حکومت غیر مشروعه می‌تواند عادلانه باشد و در نتیجه مشروع (مشروع یعنی مجاز، ممکن، قابل پذیرش) و می‌تواند ظالمانه و غیر مشروع باشد." آخوند خراسانی و دو مرجع بزرگ دیگر نجف، مازندرانی و نجل میرزا خلیل، حکومت مشروعه را از مصادیق حکومت عادلانه غیر مشروعه شمرده‌اند.

۳. قضاوت در مراعات شرعیه مختص فقه‌هاست و ضوابط قضاوت‌های عرفی از قبیل استیناف و تمیز در آن‌ها جاری نیست؛ حتی وضع قوانین جزایی در حوزه مراعات شرعیه نیز منحصرأ در اختیار مجتهدان و خارج از وظایف مجلس شورای ملی است. موافقان و مخالفان مشروعه بر سر این نکته اتفاق نظر داشته‌اند؛ هم رأی سید صاحب عروه و هم رأی آخوند صاحب کفایه همین بوده است. به همین دلیل در زمینه تقنین قضایی حتی وکلای مجلس را ذی مدخل نمی‌دانسته‌اند.

در مکتب سیاسی آخوند خراسانی، دوگانه‌های شریعت و مشروطیت، فقه و قانون، حقوق مردم و تکالیف الهی، سنت و تجدد در کنار هم پذیرفته می‌شوند

۴. فقیهان در تدبیر حوزه عمومی از حقوق ویژه یا امتیاز برخوردار نیستند. هیچ یک از چهار قول مشهور فقها در زمینه ولایت فقیه قابل پذیرش نیست. آن چهار قول عبارتند از: ۴.۱. ولایت مطلقه فقیه (رأی مرحوم امام خمینی)

۴.۲. ولایت عامه فقها (رأی صاحب جواهر و نراقی)

۴.۳. ولایت فقها در امور حسبیه (رأی میرزای نائینی در تنبیه الأمه)

۴.۴. جواز تصرف فقها از باب قدر متیقن (رأی حضرات آیات خویی، حکیم و خوانساری) آخوند خراسانی به هیچ یک از این چهار رویکرد قائل نیست و قول پنجمی را تأسیس می‌کند. آخوند خراسانی در یک سر طیفی قرار دارد که سر دیگر آن مرحوم آیت‌الله خمینی است؛ امام خمینی بیشترین امتیازات و حقوق را در حوزه تدبیر امور سیاسی برای فقها قائل است و آخوند

خراسانی کمترین اختیارات اختصاصی و حقوق ویژه را در نظر می‌گیرد؛ از این رو وقتی از مکتب سیاسی خراسانی سخن به میان می‌آید، باید توجه داشت که این مکتب، در حوزه فقه شیعی کاری بسیار سترگ انجام داده است. او برای فقیه از آن حیث که فقیه است، هیچ شأن سیاسی ویژه‌ای قائل نیست.

آنچه در این مجال مورد بحث قرار می‌گیرد، دو نکته افزون بر چهار رأی پیش گفته است؛ یکی حقوق مردم در حکومت مشروعه و دیگری جایگاه دین در حکومت مشروعه است. متناسب با وقت، به ذکر چند نکته بدیع از هر کدام اکتفا می‌کنم.

یکی از اتهاماتی که از جانب برخی نویسندگان لائیک در تاریخ‌نگاری مشروعه به علمای مشروعه و مجتهدین مشروعه‌خواه وارد شده، این است که آن‌ها مشروعه را نمی‌فهمیدند یا از مشروعه درک صحیحی نداشتند. به این عبارات دقت کنید تا مشخص شود آخوند خراسانی به عنوان بزرگ‌ترین و بلندپایه‌ترین مرجع مشروعه‌خواه از مشروعه چه می‌فهمیده است و آیا مشروعه جز این است یا بیش از این است؟ و

چنان ادعایی تا چه اندازه صحت دارد؟ مسأله بر سر نکته دیگری است که به آن اشاره خواهم کرد. درباره جایگاه حقوق مردم

عبارتی را از مرحوم آخوند برگزیده‌ام؛ این عبارت را از لایحه هیأت علمیه نجف اشرف در ذیحجه ۱۳۲۷ انتخاب کرده‌ام:

"مشروطیت هر مملکت عبارت از محدود و مشروط بودن ادارات سلطنتی و دوایر دولتی است به عدم تخطی از حدود و قوانین موضوعه بر طبق مذهب رسمی آن مملکت و طرف مقابل آن که استبدادیت دولت است، عبارت است از رها و خودسر بودن ادارات سلطنتی و دوایر دولتی و فاعل مایشاء و حاکم مایرید و قاهر بر رقائب و غیر مسئول از هر ارتکاب بودن آن‌ها در مملکت."

جان کلام آخوند در مشروعه فهمی آن است که مشروعه کردن حکومت یعنی محدود کردن قدرت و توزیع قدرت بر طبق قانون. او قانون را هم قانون موضوعه می‌داند؛ او تفاوت قانون موضوعه در کشور اسلامی و کشور غیر اسلامی را این‌گونه تبیین می‌کند: "قوانین

موضوعه در هر کشوری باید با دین مردم آن کشور به نحوی سازگاری داشته باشد. چون در ایران، اکثریت مسلمان هستند، چاره‌ای نیست جز این که قوانین موضوعه آن با احکام شریعت سازگاری داشته باشد. از دیدگاه خراسانی مشروعه در ایران و انگلستان تفاوت مفهومی ندارد؛ تفاوتی اگر هست، در فرهنگ و عرف و دین دو کشور است که در قانون این کشورها متجلی می‌شود. به نظر او قانون جامعه‌ای که اکثریت مردم آن مسلمانند، نمی‌تواند خلاف دین مردم باشد. نکته دوم مسأله آزادی است. آخوند آزادی را اساس مشروطیت می‌داند. او آزادی را این‌گونه تعریف می‌کند:

"آزادی هر ملت عبارت است از عدم مقهوریت‌شان در تحت تحکیمات خودسرانه سلطنت و بی‌مانعی در احقاق حقوق مشروعه ملیه."

او در رمضان ۱۳۲۷ در نقد دو دیدگاه استبداد دینی و منورالفکرهای لائیک درباره آزادی به صراحت می‌نویسد:

"حقیقت حریت موهوبه الهیه عبارت از آزادی از اسارت و مقهوریت در تحت تحکیمات دلخواهانه کارگزاران امور و اولیاء درباری؛ نه خروج از ربقة عبودیت الهیه و اقاء قیود شرعیه." تلقی او از مساوات هم به این شرح است: "تسویه فی مابین قوی و ضعیف و غنی و فقیر در حقوق و احکام."

به همین دلیل آخوند خراسانی چنین به مساوات، هم به آزادی و هم به مشروطیت قائل است: مساوات در حقوق و احکام، آزادی از استبداد و خودسری‌های حکومت‌ها و محدود و مشروط کردن قدرت حکومت به قانون موضوعه، اما این هر سه با رعایت دین مردم و بدون هر گونه امتیاز و حق ویژه برای فقها یا روحانیون.

این عبارات از قوی‌ترین عبارات یک مرجع شیعی است. این عبارات با نوشته یک نویسنده گمنام یا یک منورالفکر فاقد پشتوانه مردمی تفاوت دارد. با این گونه عبارات است که امثال ستارخان جرأت اسلحه کشیدن به روی شاه قاجار را پیدا می‌کند. اگر کتاب روح‌القوانین منتسب به در آن زمان به فارسی ترجمه شده است، اگر حبل‌المتین کلکته، آراء لاک و روسو را جسته و گریخته منتشر کرده است، چرا آخوند خراسانی از آن‌ها مطلع نباشد؟ و چرا مراجع و

علما را متهم کنیم که مشروطه را درست نمی‌شناختند؟ البته خراسانی علاوه بر مشروطه، فرهنگ و عرف و شرایط این مردم را هم می‌شناسد؛ چیزی که بسیاری از منورالفرها نمی‌شناختند و با فراقی، جهل و بی‌اطلاعی خود را به رهبران دینی مشروطه نسبت می‌دادند. به این عبارت دقیق خراسانی در رجب ۱۳۲۹ دقت کنید:

در ممالک مشروطه زمام کلیه امور مملکت را خود ملت بالاستحقاق و بالأصله مالک است و حقیقت انتخاب وکلای دارالشوری عبارت است از تفویض همین مالکیت به وکلای عظام و حاکمیت مطلقه دادن به آن‌هاست در مدت مقرر بر کلیه امور؛ مفتاح سعادت مملکت و التزام امور دین و دنیای ملت فقط منحصر به حسن انتخاب ملت است...

موقت بودن وکالت، اطلاق اختیارات وکلای مردم در همه امور مملکتی، این که مردم ذی‌حق هستند و این حق را به وکلای خود تفویض می‌کنند و ملت این حق را بالاستحقاق و بالأصله دارد، تلقی مرجعیت از مسأله وکالت به عنوان زیر بنای اندیشه مشروطه، در یک‌صد سال پیش بوده است. اگر این عالم اصولی بر اساس چنین تصریحاتی مشروطه و دموکراسی را نفهمیده، پس چه کسی مشروطه را فهمیده است؟ ملاحظه می‌فرمایید که او تا چه اندازه بر انتخابات و رأی مردم تأکید دارد.

این مجتهد اصولی درباره اعتبار رأی اکثریت به صراحت نوشته است:

بدیهی است عقول عدیده، جهات خفیه و کامنه اشیاء را بهتر از یک عقل درک می‌کنند و ظلم و جور و تعدی و اجحاف با فعالیت و حکمرانی مبعوثان ملت، به درجات کمتر خواهد بود و نیز به فتوای عقل و شرع و وجدان و انسانیت، اجتماع عقول ناقصه، بهتر از یک عقل ناقص هوایرست بی‌رأع است.

این پایه متین شرعی قائل شدن به رأی اکثریت، انتخابات، آزادی و مساوات است. اگر دیگران نتوانستند این راه زرین را ادامه دهند، اشکال از تأسیس کنندگان آن نیست؛ اشکال از بی‌کفایتی ادامه‌دهندگان است.

از همه مهم‌تر، این چند جمله‌ای است که او به همراه شیخ عبدالله مازندرانی و میرزا محمدحسین نجف و میرزا خلیل تهرانی در نامه‌ای خطاب به محمد علی شاه نوشته است:

ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب‌الزمان (عج) با جمهور است.

سه مرجع شیعه برای نخستین بار زیر این جمله را مهر کرده‌اند. اگر بپذیریم که مرجعیت به گراف چیزی را مهر نمی‌کند باید برای چنین عبارتی پشتوانه دینی فراوانی تأمین شده باشد تا بگویند:

در عهد غیبت، حکومت مسلمین با جمهور است. این جمله، مبنای نظرات آخوند خراسانی است. اگر او حوزه امور عمومی را به فقها سپرده بود، هرگز به لحاظ فقهی نمی‌توانست آن را به جمهور مردم بسپارد. سؤال اصلی این است: آیا در حوزه عمومی، مردم باید به رأی فقها گردن نهند یا این فقها هستند که باید رأی اکثریت مردم را بپذیرند؟ شق اول مبنای مشروطیت و مردمسالاری است و شق دوم مبنای ولایت فقیه است.

در این زمینه آخوند مبنای شرعی خود را در جمله خاصی ذکر می‌کند و در اعتقاد به این نکته بین همه فقهای اسلام، تا به امروز وحید و تنهاست. از این رو تأکید می‌کنم که مکتب سیاسی خراسانی، مکتبی است که باید دوباره آن را شناخت. اکنون یک‌صد سال از زمان او می‌گذرد و حتی مراجع بزرگ حاضر، آراء او را نشانخته‌اند. اگر مرحوم طالقانی کتاب تنبیه‌الأمه نائینی را در سال ۳۴ منتشر نمی‌کرد، ما نائینی را هم آن چنان که هست نمی‌شناختیم. خراسانی خطاب به محمدعلی شاه قاجار می‌نویسد:

فعال مایشاء و مطلق‌الاختیار بودن غیر معصوم را هر کس از احکام دین بشمارد، لااقل مبدع خواهد بود.

قائل به اختیارات مطلقه انسان غیر معصوم (چه فقیه چه غیر فقیه) بدعت‌گذار است. به نظر او هیچ فرد غیر معصومی نمی‌تواند دارای اختیارات مطلقه باشد.

اما آن مطلبی که پایه اندیشه سیاسی خراسانی و همفکرانش و محور تفکر آن‌هاست، این جمله است:

موجزاً تکلیف فعلی عامه مسلمین را بیان می‌کنیم که موضوعات عرفیه و امور حسبیه، در زمان غیبت، به عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین مفوض است و مصداق آن همین دارالشوری کبری بوده که امروز به ظلم طغات و عصات جبراً منفصل شده است.

او و شیخ عبدالله مازندرانی، این عبارت را امضاء کرده‌اند. این عبارت بار فقهی بسیاری دارد. اولاً: موضوعات عرفی را از حوزه کار فقها خارج می‌کند و به عهده وکلای مجلس می‌گذارد.

ثانیاً: در رابطه با امور حسبیه که حتی بسیاری از شاگردان شاگردان ایشان، نظیر مرحوم آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی، سیدمحسن حکیم و سیداحمد خوانساری، قدر متیقن جواز تصرف در امور حسبیه را فقها می‌شمارند، در این حوزه، رأی متأخر آخوند خراسانی آن است که قدر متیقن جواز تصرف در امور حسبیه، فقها نیستند، بلکه عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین هستند؛ به لحاظ فقهی از این بهتر نمی‌توان دموکراسی را استخراج کرد. به همین دلیل وقتی در تقریظ تنبیه‌الأمه می‌نویسد که اصول مشروطیت از شریعت قابل استخراج است، نحوه این استخراج را نشان می‌دهد.

آخوند خراسانی قوی‌ترین اصولی شیعه است. کتاب کفایة‌الاصول او امروز سرآمد کتب اصول فقهی در حوزه‌های شیعی است و او بر اساس این ضوابط فقهی و اصولی، چنین فتوایی صادر می‌کند. زمانی که نائینی کتاب تنبیه‌الأمه را نوشت، مرجع تقلید نبود؛ او یکی از فضلالی حوزه نجف بود و ده، پانزده سال بعد به مرجعیت رسید. اما فتوای فوق‌الذکر، فتوای یک مرجع شیعه است که در زمان خود منشاء اثر و عمل بوده است.

خراسانی نخستین فقیهی است که آگاهانه از "حقوق طبیعی" ملت یا "حقوق بشریه و ملیه و وطنیه" دفاع می‌کند. او در ۱۳۲۶ در دادخواهی از ظلم محمد علی شاه به مجلس حکمیت لاهه می‌نویسد:

سال‌های دراز استرداد حریت طبیعی و خدادادی ملت ایران از دولت مستبد خود کشاکش‌ها بود، تا در آخرین سال سلطنت مظفرالدین شاه، ملت حقوق طبیعی خود را استنقاذ نمود و دولت ایران رسماً از استبداد به مشروطیت تحول یافت.

او رعایت "مصالح عامه" را اهم تکالیف مسلمین تشخیص می‌دهد و بر این اساس بر اهتمام در تقلیل ظلم و مبارزه با استبداد پافشاری می‌کند. حال به اختصار به بررسی آرای آخوند خراسانی در رابطه با نقش دین در حکومت مشروطه می‌پردازیم. اجازه دهید بر مبنای تفکیک قوای مطرح در حکومت مشروطه،

خراسانی نخستین فقیهی است که آگاهانه از حقوق طبیعی ملت یا حقوق بشریه و ملیه و وطنیه دفاع می کند

آرای مرحوم آخوند را دربارهٔ قوه قضائیه، مجریه و مقننه مورد بحث قرار دهیم و ببینیم او و همفکرانش چه نقشی برای دینداری و فقها و روحانیون در این سه حوزه قائل هستند. آن‌ها در حوزه قضا بسیار پر رنگ و غلیظ می‌اندیشند و در این حوزه هیچ نقشی برای غیر فقها قائل نیستند. حتی قانونگذاری در حوزه قضا را هم مختص فقها دانسته‌اند. چه بسا اگر همان روشن بینی که این بزرگوار و همفکرانش در حوزه امور جدید داشتند، در حوزه قوانین کیفری جدید هم می‌داشتند، در این زمینه عقیده دیگری ابراز می‌کردند. در حوزه قوه مقننه: می‌دانیم اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه به همت چند نفر از علمای مشروطه‌خواه- که برخی بعداً تغییر روش دادند- در قانون اساسی مشروطه درج شد و آن، نظارت هیأت طراز اولی از مجتهدین بر حوزه قانونگذاری بود. گاهی تصور می‌شود آنچه به عنوان شورای نگهبان در قانون اساسی جمهوری اسلامی مذکور است، از همین اندیشه برگرفته شده، اما این دو با هم تفاوت‌های بسیار جدی دارند. آنچه مرحوم آخوند خراسانی در این زمینه نوشته و به صراحت ذکر کرده، آن است که باید عدم مخالفت قوانین موضوعهٔ مجلس با احکام شرعی سنجیده شود؛ این سنجش توسط هیأتی از مجتهدین صورت می‌گیرد؛ بیست

نفر از مجتهدین (چهار برابر تعداد لازم) توسط مراجع، به مجلس معرفی می‌شوند و توسط وکلای مجلس انتخاب یا به قید قرعه تعیین می‌گردد؛ پس از آن، صرفاً در حوزه احکام، نه در حوزه موضوعات، نه در حوزه عرفیات و نه در حوزه احکام مالی و بودجه اظهار نظر می‌کنند. به نظر وی در دو حوزه قضایی و مالی وکلا و مجتهدین به شکل متقابل حق دخالت ندارند؛ وکلا حق دخالت در حوزه قضایی را ندارند و مجتهدین حق دخالت در بودجه و امور مالیة مجلس را ندارند، چون این امور از مسائل عرفیه‌اند و ربطی به مسائل شرعیه ندارند. به علاوه در مسائل قضایی هم آخوند تصریح می‌کند که تشخیص مصداق این که "مجتهد نافذالحکومه کیست؟" بر عهده نمایندگان مجلس است نه بر عهده خود مجتهدین. در این جا هم او باز دست مجلس را باز می‌گذارد. این موارد را مرحوم نائینی هم در رسالهٔ گرانبهای تنبیه‌الأمه به وضوح تبیین کرده است.

در مجموع، نظارت بر تقنین یکی از رهاوردهای مکتب آخوند خراسانی است. در ابتدای راه، مرحوم شیخ فضل‌الله نوری هم با او همراه بود. سعدالدوله، مشاورالملک، حاجی امین‌الضرب، حاج سید نصرالله، تقی‌زاده و مستشارالدوله از جمله افرادی هستند که متمم قانون اساسی مشروطه را نوشتند. اصل دوم متمم پیشنهادی شیخ فضل‌الله نوری با آنچه اکنون در متن متمم قانون اساسی آمده است، تفاوت‌هایی دارد. یکی از این تفاوت‌ها این است که در اصل مصوب این هیأت، مجتهدین جزو مجلس هستند، در حالی که در پیش‌نویس ارائه شده توسط شیخ فضل‌الله نوری، این افراد خارج از مجلس و در واقع مسلط بر مجلس هستند. تفاوت دیگر این که در پیشنهاد نوری، تعداد هیأت طراز اول مشخص نیست و مرجعی برای تعیین این هیأت تعیین نشده و شرط عالم بودن به مقتضیات عصر، شرط لازم عضویت هیأت به شمار نمی‌رود. اصل دوم متمم بر اساس آرای خراسانی تنظیم شده و با نظر نوری فرق

دارد. تفاوت اصل شورای نگهبان در قانون اساسی جمهوری اسلامی و اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه در این نکته است که در متمم قانون اساسی مشروطه صرفاً نظارت تقنینی بر عهدهٔ این مجتهدین است؛ اما در قانون اساسی جمهوری اسلامی علاوه بر نظارت تقنینی، تفسیر قانون اساسی که امری بسیار مهم است و از آن مهم‌تر نظارت بر کلیه انتخابات هم بر عهدهٔ شورای نگهبان یا فقهای شورای نگهبان گذاشته شده که جای تأمل فراوان دارد. فقهای شورای نگهبان منصوب ولی فقیه هستند، در حالی که مجتهدان مشروطه، نامزد مراجع و منتخب وکلای مجلس شورا هستند. هیأت مجتهدان طراز اول مشروطه به مراتب مترقی‌تر و دموکراتیک‌تر از شورای نگهبان جمهوری اسلامی است. در حوزه قوهٔ سوم، یعنی قوهٔ اجرائیه مرحوم آخوند خراسانی قائل به هیچ نقش، حق اختصاصی و امتیاز ویژه‌ای برای فقها نیست. او از این حیث مانند ستاره‌ای در بین فقهای شیعه می‌درخشد. به اعتقاد او فقیه از آن حیث که فقیه است، در حوزهٔ اجرائی، هیچ تفاوتی با آحاد مردم ندارد:

بحکم را با این سؤال جدی به پایان می‌برم: اگر فقیهان مدرسهٔ قم و دست‌اندرکاران انقلاب اسلامی، با مکتب سیاسی خراسانی، رهاورد مدرسهٔ نجف، آشنا بودند، در قانون اساسی جمهوری اسلامی چه تغییراتی می‌دادند و کدام مشی سیاسی را پیشه می‌کردند؟ عدم انتشار مدون آراء عالمان مکتب سیاسی خراسانی باعث غفلت جامعهٔ شیعی و بویژه فقهای قم از نخستین تجربهٔ اسلام شیعی در حوزهٔ سیاسی شده است. سوگوارانه باید گفت بسیاری از آراء محوری مکتب سیاسی خراسانی برای نخستین بار در محافل علمی و حوزه‌های علمیه مطرح می‌شوند؛ اگر رهبران انقلاب اسلامی از این آراء مطلع بودند، قطعاً در قانون اساسی جمهوری اسلامی، ذکری از آنچه جغرافیای قانون را به کلی تغییر داده، به میان نمی‌آمد.

* ویراستهٔ سخنرانی در همایش ایران، یکصد سال پس از مشروطیت، تجارب گذشته، چشم‌انداز آینده، تهران، ۱۳۸۵ / ۵ / ۱۵